

## حماسه در اشعار ابوالقاسم عارف قزوینی

اشرف محمودآبادی<sup>۱</sup>علی اصغر باباصفیری<sup>۲</sup>

## چکیده

مطالعه در حوزه ادبیات حماسی، در بن مایه‌ها و درون مایه‌های ملت و تاریخ آن‌ها در زمینه‌های گوناگون، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به طوری که پرده از اندیشه، باور و فرهنگ حاکم بر دوران برمی‌دارد. ابوالقاسم عارف قزوینی، از جمله شاعران ادبیات معاصر ایران است که مضامین حماسی در سروده‌های سیاسی - اجتماعی وی به وضوح مشاهده می‌شود. او یکی از شاعران ردیف اول شعر مشروطیت است که در زمینه شعر و ترانه‌های ملی و حماسی به عنوان شاعر ممتاز دوران خود، شناخته می‌شود. در این پژوهش می‌کوشیم که با روش توصیفی - تحلیلی جلوه‌های حماسه را در اشعار عارف قزوینی بررسی کنیم و به این سؤال پاسخ دهیم که ویژگی شعری این شاعر در حوزه پایداری و حماسه چیست؟ عارف قزوینی، مطرح‌ترین شاعر تصنیف ساز دوره مشروطه، که به عنوان شاعر و سراینده شعر حماسی و ادبیات پایداری شناخته شده است و با زبانی ساده و گاهی صریح در اشعار خود، به بسیاری از مؤلفه‌های ادبیات حماسی اشاره کرده است، و مهم‌ترین آن‌ها دفاع از وطن، استعمار ستیزی، دعوت به اتحاد و پرهیز از تفرقه، شکایت از ستم حکمرانان، دعوت به بیداری امت اسلامی و دیگر موضوع‌های سیاسی - اجتماعی است که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها:

شعر، حماسه، اسطوره، عارف قزوینی

۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد سیرجان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیرجان - ایران.

۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، اصفهان - ایران (نویسنده مسؤول)

## مقدمه

فرهنگ و تمدن هر کشوری، اساس و بن‌مایه هویت آن کشور و سرزمین است. شناخت ریشه‌های فرهنگ و تمدن - که مجموعه‌ای از زبان، آداب و رسوم، نمادهای اساطیری، دینی، داستان‌های تاریخی، قومی و ملی را در برمی‌گیرد، که از قداست و ارزش خاصی برخوردار است. «اگرچه سابقه نفوذ و رسوخ به اعماق فرهنگی ایران به قرن سوم و چهارم و دوره ساخت و پرداخت حماسه‌های ملی و پس از آن به جریان تاریخ نویسی دوره ایلخانان برمی‌گردد، ولی در واقع می‌توان گفت که سابقه شکل‌گیری سازماندهی شده چنین نگرش و بینشی به هویت و فرهنگ ایرانی در یک کنش رنسانسی به دوره مشروطه می‌رسد. گسترش روزافزون مبادلات فرهنگی و دغدغه‌های پرشور و گرم مشروطه در عرصه پیکارهای سیاسی و اجتماعی سبب شد که جامعه ایرانی با انبوهی از مسائل فرهنگی و اجتماعی مواجه شود که مقوله هویت فرهنگی و ملی را با چالش همراه ساخت. در نتیجه، بسیاری از روشنفکران آن عصر با تأکید بر پشتوانه‌های فرهنگی و ملی و نیز به خدمت گرفتن علم و تکنیک غرب هم، درصدد حفظ هویت فرهنگی و هم خواهان استقلال و عظمت ایران بودند. بر اساس چنین دیدگاهی بود، که هر شاعری برای سرودن شعر، علاوه بر به کارگیری زبان ملی، تصویرهای هنری را از فرهنگ، دین، آداب و رسوم و یا گذشته‌های تاریخی و اسطوره‌ای خود به وام می‌گرفت و مفاهیم شعری خود را در قالب آن‌ها مطرح می‌کرد.» (دلاویز، ۱۳۹۵: ۱۲۵)

ابوالقاسم عارف قزوینی، یکی از جذاب‌ترین شخصیت‌های هنری فرهنگ دوران مشروطه است. نوع زندگی، سرگذشت، رفتار اجتماعی و تأثیر او بر دوران‌ش، از او چهره‌ای به یاد ماندنی ساخته، که از میراث ادبی و هنری اش فراتر می‌رود و با تعصب غریزی خود به مفاهیم وطن و آزادی، مقام رسمی شاعر انقلاب مشروطیت ایران را بدست می‌آورد. «ابوالقاسم عارف قزوینی در حدود سال ۱۲۵۸ هـ.ش در قزوین متولد شد. از همان کودکی با متون کهن و هنر خوشنویسی آشنا شد و از ۱۳ سالگی به آموختن آواز و شعر مناسب هر آواز پرداخت. خواندن و نوشتن فارسی و مقدمات عربی را در مکتب، خط را پیش سه نفر از خطاطان معروف قزوین فرا گرفت. سپس به تهران آمد و مدتی در دربار مظفرالدین شاه، مشغول فعالیت شد. چند سالی گذشت، تا کم کم نغمه

مشروطه از گوشه و کنار شنیده شد. عارف، از همان ابتدای جنبش آزادی به سوی مشروطه خواهان روی آورد و قریحه و استعداد نادر و چند جنبه خود را وقف آزادی نمود و با اشعار میهنی و تصنیف های وطنی، در مبارزات شرکت کرد. طی این سالها تصنیف های ساخته او، با مضامین اجتماعی و سیاسی فراگیر شد و مردم آن ها را می خواندند.» (عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۴-۱۱)

عارف قزوینی دویستی ها و تصنیف های زیادی را سروده است که مهم ترین آثار وی، در دیوان اشعار جمع آوری شده است که فقط بخشی از آن زیر نظارت خود عارف به چاپ رسیده است و همین بخش هم از یک تدوین فنی و حرفه ای محروم مانده است. «کلیات دیوان عارف مشتمل بر ۹۷ غزل، ۸۹ تصنیف و ۱۲ شعر هجویه می باشد. با اینکه تعداد اشعار این شاعر کم است، با این حال مسائل اجتماعی و سیاسی یک ربع قرن را در بردارد. شعر و ترانه های عارف قزوینی را می توان از متونی دانست که عناصر فرهنگ و تمدن ایرانی در آن جلوه ویژه ای دارند و قابل بررسی هستند؛ عناصری که در زمینه های گوناگون از جغرافیا گرفته تا تاریخ و اساطیر و زبان و مذهب، مایه های قوی شعر او را تشکیل می دهند.» (دلایز، ۱۳۹۵: ۱۲۷)

در اواخر عمر به ناچار، انزوا گزید و به همدان رفت. سال های سکوت و انزوا برای عارف، اندوهی عمیق به دنبال داشت. «سرانجام عارف در دوم بهمن ماه ۱۳۱۲ (هش) درگذشت و او را در جوار آرامگاه باباطاهر در شهر همدان دفن کردند.» (عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۸)

حال پس از این مقدمه، به تبیین و توضیح حماسه در شعر عارف می پردازیم اما، یادآوری این نکته ضروری است که ابیات آورده شده، همه نمونه های شعر عارف قزوینی در این زمینه نیست و برای پرهیز از تکرار و اطناب از ذکر همه موارد خودداری شده است.

#### پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق، می توان خاطر نشان کرد که مقالات و نوشته هایی که درباره عارف و شعر او نوشته شده است، به طور روشمند در همه آن ها به جنبه ناسیونالیسم و رویکرد اساطیری

شعر او توجّه و پرداخته شده؛ یعنی بینشی باستان گرایانه با تأکید بر بن مایه‌های اساطیری بر بیشتر آن حاکم است.

اما، تاکنون در مورد حماسه در اشعار عارف قزوینی، تحقیق جامعی صورت نگرفته است. شعر مشروطه از جنبه‌های متعدّد قابل بررسی است که در قالب کتاب و مقاله صورت گرفته است که، به معرفی برخی از آن‌ها می‌پردازیم.

**کتاب‌ها:** «دیوان اشعار عارف قزوینی» به تدوین محمدعلی سپانلو و مهدی اخوت (۱۳۸۱)، «بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی» تألیف بهزاد رشیدیان (۱۳۷۰) و همچنین «عارف قزوینی» به تدوین داریوش عابدی (۱۳۸۶).

**مقاله‌ها:** در واقع، بیشترین فعالیت‌ها و تحقیقات مربوط به این شاعر در قالب مقاله صورت گرفته است که در اینجا به معرفی چند مورد خواهیم پرداخت.

«انعکاس ریشه‌های تمدن ایرانی در شعر عارف قزوینی» مسعود دلاویز، نشریه پژوهش نقد ادبی و سبک‌شناسی، سال ۱۳۹۵، شماره سوم، (۱۵۰-۱۲۵).

«وطن در شعر عارف قزوینی» محمدمهدی نقی‌پور، مجله نامه پارسی، سال ۱۳۸۹، شماره ۵۳، (۷۷-۵۱).

«جریان‌شناسی تاریخی رویکرد و قرائت حماسی - اسطوره‌ای از واقعه عاشورا (از صفویّه تا مشروطه) محسن رنجبر، نشریه تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۸۸، (۱۸۰-۱۵۳).

### ۱- اهمیت ادبیات حماسی

قهرمانان داستان‌های حماسی، نقش آفرین رخداد‌های شکوهمند رزمی و دلاوری هستند، که در راه پاسداری از آب و خاک، فرهنگ، اخلاق و ارزش‌های معنوی چون: آزادگی، عدالت خواهی، کرامت انسانی و دیگر سجایای اخلاقی انسان می‌کوشند. «حماسه‌های ملی، تاریخی و مذهبی ملت‌های کهنسال و فرهنگ مدار، پاسدار حرمت‌ها، قداست‌ها، آرزوها و افتخارات ملی و دینی و آداب و رسوم، نمایندگان مردم خود هستند. بعلاوه شعر حماسی بدین جهت از جالب‌ترین و سازنده‌ترین انواع سخن منظوم به حساب می‌آید. چون در واقع به منزله آینه‌ای است که تصویر:

بزرگی‌ها، منش‌های نیک، سنت‌ها و پای بندیهای اخلاقی آن ملت‌ها را در آن‌ها می‌توان مشاهده کرد. با توجه به اینکه قهرمانان داستان‌های حماسی اصیل - به ویژه حماسه‌های ملی و مذهبی - ابرمردانی فوق بشری هستند، که از جمله صفات برجسته و پسندیده آنان: خداپرستی، بشردوستی، شجاعت، قدرت پایداری در برابر حوادث ناگوار زندگی و روزگار و کوشایی در جهت زدودن زشتی‌هایی چون: ظلم و جهل و دروغ و ریا و آزمندی از چهره جوامع انسانی برای دست یابی به زندگی متعالی و جاودانه و بی‌مرگی باشند؛ لذا آثار ادب حماسی، الهام بخش و برانگیزنده غرور ملی و دینی و حس کمال طلبی و سوق دادن مردم به سوی مکارم اخلاقی و سجایای والایند و بعلاوه: از عوامل اصلی پیوند و ارتباط یک ملت در اتحاد و اتفاق، به منظور پاسداری از استقلال فرهنگی خود به شمار می‌روند.» (رزمجو، ۱۳۸۱: ۲۴)

## ۲- حماسه و شعر حماسی:

حماسه همان شجاعت، دلاوری و دلیری قهرمانان یک ملت را می‌گویند و شعر حماسی هم به گونه‌ای دلاوری‌ها و قهرمانی‌های یک ملت را نشان می‌دهد. در شعر حماسی، شاعر به بیان حوادث، اتفاقات و شرح پهلوانی‌های مردم یک روزگار می‌پردازد. در واقع نوعی فکر حماسی، ملی و افتخار به فرهنگ و گذشته میهن مایه غرور شاعر می‌شود ارسطو در تعریف حماسه چنین می‌گوید: «نوعی تقلید و محاکات است به وسیله وزن که از احوال و اطوار مردان بزرگ و جدی به عمل می‌آید.» (باباصفری، ۱۳۸۸: ۱۱۴)

## ۳- ذکر نام قهرمانان اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی:

اساطیر ایران باستان، در دنیای شعر و شاعری فارسی از اهمیت والایی برخوردار هستند و در این میان «شعر نیز چون اسطوره، روایت رویای اندیشه‌ای جويا در برابر طبیعت و ماوراءالطبیعه حاکم بر ذهن است. همان گونه که انسان‌های نخستین، در پی کشف حقایق هستی بودند و در این رهگذر به اساطیر حیات بخشیدند. شاعر نیز به دنبال رازهای جهان پیرامون خویش و جان دادن به

آن در قالب کلمات است تا به اسطوره‌های همیشگی بشر چون آزادی، عدالت و حقیقت لباس واقعیت ببوشاند.» (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۱۸)

در پرتو چنین بینشی است که همواره شاعران به فراخور اندیشه، نگاه و موضوع شعری خویش از این سفره گسترده فرهنگی بهره‌ها برده‌اند و می‌برند. با این چنین تاریخی «فرهنگ آدمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را، در دسترس ما می‌گذارند.» (آموزگار، ۱۳۶۳: ۹)

عارف قزوینی، از شاعرانی است که با توجه به حساس بودن دوره مشروطه، اساطیر و شخصیت‌های اسطوره‌ای در شعرش جایگاهی استوار دارند و محملی برای تصویرسازی و بیان دغدغه‌های ذهنی و آرمانی سازگار با روحیه حاکم بر دوره اوست و در واقع او هویت ایران و ایرانیان را معطوف به آن‌ها و شناختشان می‌داند.

شاعر از شخصیت‌های اسطوره‌ای در شعرش نام می‌برد که بیشتر از پهلوانان ایرانی می‌باشند. اگر به پیشینه و سرشت قهرمانی و اساطیری آن‌ها توجه کنیم می‌بینیم که همه این اسطوره‌ها، به نحوی با امور مملکت‌داری، آن هم در نقش افراد برجسته در ارتباط هستند، از دوره کیومرث گرفته تا روزگار کیخسرو، توأم با پهلوانی‌های رستم همه و همه دنیا و کشوری را ترسیم می‌کنند که آرزوی همه ایرانیان بویژه در تب و تاب مشروطه است.

عارف، در مجموع از شانزده شخصیت اسطوره‌ای در شعرش نام می‌برد که، بیشترین سهم از این یادکردها، مربوط به پهلوانان ایرانی است. بیشترین بسامد نام اسطوره‌ها را به ترتیب الفبا: جم نوزده بار، رستم سه بار، کاوه هفت بار و کیخسرو شش بار و ... تشکیل می‌دهند.

### ۱-۳: اسفندیار:

عارف، ابیات ذیل را از زبان کسانی سروده، که همواره به گذشته درخشان ایران می‌نازند و همچنین ذکر نام اسفندیار هم با توجه به داستان رستم و اسفندیار، دست مایه تلمیحی، در سرودن بیتی از تصنیفی عاشقانه شده است:

به این محیط که امروز بی کس و یار است      کمان کشیده چون اسفندیار، یاری بود  
(همان: ۱۱۸)

عارف، در این بیت تلمیح به داستان رستم و اسفندیار می‌کند.

همچو رستم از تیر غم کنم      کور چشم اسفندیار دل  
(همان: ۳۳۰)

### ۲-۳. جمشید

عارف، در سروده‌های انتقادی خویش، بارها از مقایسه میان ایران کهن و ایران روزگار خود استفاده کرده است. عارف «جم» یا همان «جمشید» را نماینده روزگار خویش و پر عظمت ایران باستان می‌داند که در مقایسه با روزگار خوش او، ایران روزگار عارف، ویرانه‌ای بیش نیست و از این بابت افسوس می‌خورد، برای تسکین درد خویش، مخاطب را دعوت به باده گساری می‌کند، چرا که «باده» را یادگار روزگار جمشید می‌داند.

هر که از کاسه سرجم خورد      باده سازد جهان نمایانش  
(همان: ۴۶)

بیا باده که از عهد جم همین مانده ست      به یادگار، چه خوش عهد و روزگاری بود  
(همان: ۶۹)

جز جام که می‌که عقده گشای غم است و بس      کس در خرابه مملکت جم ندیده‌ام  
(همان: ۸۸)

عارف، با از بین رفتن «تاج کیانی» و «تخت جمشید» که مظهر بزرگی و عظمت ایران کهن است با لحنی تند و اعتراض آمیز می‌گویی: از آن جز «حصیر پاره» و «کلاه پوشالی» باقی نمانده است و مراد از آن با کنایه از وضعیت نابسامان ایران روزگار عارف است.

چه دادخواهی از این دادخواه پوشالی؟      ز شاه کشور جم جایگاه پوشالی  
به جای تاج کیانی و تخت جم مانده ست      حصیر پاره به جا و کلاه پوشالی

(همان: ۱۹۳)

شاعر، در بیتی دیگر با لحنی حسرت بار شکوه می‌کند که، چرا دیگر اثری از آن ایران پر شکوه نیست.

کجاست کیقباد و جم، خجسته اردشیر کو؟      شهان تاج بخش و خسروان باج گیر کو؟  
(همان: ۳۴۴)

عارف در بیت زیر که از غزل «جمهوری» انتخاب شده بر نقش جمهور و مردم، به نفی قدرت و اعتبار شاهان پرداخته است.

مگوی کشور جم، جم چه کاره بود، چه کرد؟      مگوی ملک کیان، کی گرفت، کی به که داد؟  
(همان: ۱۲۱)

عارف، به لعن کشور «جم» می‌پردازد، به خصوص شاهان و جانشینان جم که به خاطر تاج و تخت ایران روزگارش را ویران کرده‌اند.

لعنت بر کشور جم و کی، لعنت      بر پدر تاج و تاج دار، علی جان  
(همان: ۲۴۰)

عارف، در یکی از غزلیات خویش با عنوان «خنده پس از گریه» که پس از بازگشت از استانبول در سال ۱۳۲۸ قمری سروده است، بر کشور بی صاحب جم گریه می‌کند که در بند بیگانگان اسیر است:

مانده در قید اسارت تن من و آن خم زلف      می‌کشد، می‌روم افتاده به بندم چه کنم  
من به اوضاع تو ای کشور بی صاحب جم      نکنم گریه پس از گریه نخندم چه کنم  
آیت روی تو ز آتشکده زرتشت است      من بر آن آتش سوزان چو سپندم چه کنم  
(همان: ۱۱۷)

### ۳-۳: داریوش، ساسان و اردشیر

عارف از پادشاهان مهم ایران قبل از اسلام و دوره ساسانی نام می‌برد، که به نحوی نشان دهنده قدرت آنها است. و از داریوش هخامنشی و پادشاهان ساسانی، بویژه اردشیر نام می‌برد و بر



عظمت و اقتدار پادشاهان ساسانی غبطه می‌خورد و آنان که با خیانت حکومت ساسانی را برافکندند به ننگ ابدی نفرین می‌کند.

بدان که مملکت داریوش و کشور جم به دست فتنه بیگانگان نخواهد ماند  
(همان: ۱۵۶)

الهی آن که به ننگ ابد دچار شود هر آن کسی که خیانت به ملک ساسان کرد  
به اردشیر غیور دراز دست بگو که خصم ملک تو را جزو انگلستان کرد  
(همان: ۱۲۵)

#### ۴-۳: رستم (تهمتن)

رستم، پهلوان ملی ایرانیان با خصایص و ویژگی‌های منحصر به فردی که در میان مردم دارد، یکی از مهم‌ترین اسطوره‌های ملی است. بیان شجاعت و دلیری‌های او برای دفاع از سرزمین خویش و مردانگی‌های وی در برابر هر گونه ستم و زورگویی، ذهن بیشتر شاعران را به خود مشغول کرده است و هر کس با بهره‌گیری از تخیل خویش و با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی برداشت‌های متفاوتی از او داشته است و کمتر شاعری را می‌توان یافت که در اشعارش از او یاد نکرده باشد. عارف، در تصنیف نوزدهم، هنگام وصف دختر پریشان زلف خیابان پرای استانبول، به رستم دستان اشاره می‌کند و قدرت عشق او را، از قدرت رستم دستان بیشتر می‌داند:

من خراباتیم از چشم تو پیدا است که دی باده در خلوت رندان زده‌ای به به به  
تن یک لایی من بازوی تو سیلی عشق تو مگر رستم دستان زده‌ای به به به  
(همان: ۳۴۷)

تهمتن از القاب رستم زال است؛ زیرا که عظیم الجثه و شجاع و بی‌همتا بود.

خیال و باده به همدستی تهمتن عشق ز چشم من ره افراسیاب خواند زدند  
(همان: ۱۲۶)

#### ۵-۳: رستم و سهراب

عارف، در بیت ذیل تلمیحی شکوه گونه به داستان رستم و سهراب دارد. رستم غم اضافه تشبیهی است یعنی غم به رستم تشبیه شده است. شاعر، خود را مانند رستم که سبب کشته شدن

سهراب شد من را به کشتن داد و نابود کرد و زمانی که کار از کار گذشت اظهار پشیمانی و ناراحتی کرد در صورتی که دیگر فایده‌ای نداشت.

همچو سهراب، مرا رستم غم کشت و سپس چاک زد سینه و اظهار پشیمانی کرد  
(همان: ۲۰۶)

### ۳-۶: رستم و گیو و سام:

رستم، از پهلوانان ایرانی است که جدش سام نریمان می‌باشد و گیو نیز، یکی از پهلوانان داستان ایران و پسر گودرز و داماد رستم جهان پهلوان است. عارف، از وضع نابسامان ایران و ظلم و ستم بیدادگران به ستوه آمده بود. غم و غصه و وطنش را می‌خورد و در مخالفت با وثوق الدوله و ورود این اجنبی‌ها چنین می‌گوید:

به مرگ راضیم از وضع نامنظم ایران ز پا فکنده مرا سخت غصه و غم ایران  
دیوار کاوه لگدکوب اجنبی بود آوخ کجاست «سام» و چه شد «گیونیو» و «رستم» ایران؟  
(همان: ۱۲۱)

کجاست گیو پهلوان کجاست (گیو پهلوان) و رستم دلیر کو (رستم دلیر کو)  
(همان: ۳۴۴)

### ۳-۷: رستم و گیو و گودرز

عارف، در وصف دشت‌های لرستان، نام رستم و دوپهلوان نامدار دیگر گیو و گودرز را، به استعاری درباره‌ی دلاوران لرستان به کار برده است او «دلیران لرستان» را فرزندان کاوه، گیو و گودرز می‌داند.

هر در و دستش یک گیوی و گودرزی بود هر بیابانش یک رستم دستانی داشت  
(همان: ۱۴۷)

### ۳-۸: سیاوش

سیاوش در ادب فارسی، مظهر بی‌گناهی، پاکی نفس، عفت و پاکدامنی است و خون پاک او در خاک بیگانگان ریخته شد. «سیاورشن که نام سیاوش در اوستاست از دو جزء سیا یعنی سیاه و آرشن به معنی نر و حیوان نر آمده است و بنابراین می‌توان آن را بنا بر سنت ایرانیان قدیم «دارنده

اسب گشن سیا» معنی کرد. این نام در پهلوی، سیاوش یا سیاوخش و در فارسی نیز، به همین صورت آمده است.» (دهخدا، ۱۳۷۳، جلد ۸: ۱۲۲۲۸)

چهره سیاوش بی گناه به خون خویش در غلتیده، در ذهن عارف با چهره شهیدان و جانبازان راه آزادی وطن در هم می آمیزد و در سوگ کلنل محمدتقی خان پسیان، که از محبوب ترین شخصیت های مبارز در نزد عارف بوده چنین سروده است:

زنده به خون خواهی ات هزار سیاوش      گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش  
عشق به ایران به خون کشیدت و این خون      کی کند ایرانی ارکس است فراموش  
ز خاک پاک شهیدان راه آزادی      بین که خون سیاوش چه سان به جوش آمد  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۵۵)

عارف در این غزلیات خود که درباره مرگ کلنل محمدتقی خان است، ریخته شدن خون او را به ریخته شدن خون سیاوش مانند می کند و عشق به ایران را باعث مرگ او می داند. این در حالی است، که هزاران نفر به عنوان خون خواه او در ایران زنده هستند.

### ۹-۳: ضحاک و افراسیاب

دو مورد از این اسطوره ها را دشمنان ایران یعنی، ضحاک و افراسیاب تشکیل می دهند، که از هر کدام از آن ها در دیوان شعری او نیز یاد شده است. شاعر، جهل و نادانی روزگار خود را به ضحاک تشبیه کرده است و علم و دانش زمانه خود را به کاوه آهنگر تشبیه می کند که تلمیح به داستان ضحاک ماردوش است. «ضحاک نام تازی شده دهاک در پهلوی است و دهاک خود، پاره دوم نام این پتیاره در اوستا است «اژدهاک» بخش نخستین این نام «اژی» در اوستا (در سانسفکریت «اهی») به معنی مار است، این نام در اوستا گاه تنها اژی آورده شده است.» (ستوده، ۱۳۷۴: ۹۶۲)

به سرنگونی ضحاک جهل چیره شود      همیشه علم از این پس چو کاوه حداد  
خراب کشور ایران ز دست مدرسه گشت      مگر دوباره ز دارالفنون شود آباد  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۲۲۱)

در این دیوان، دو مورد به نبرد رستم و افراسیاب اشاره دارد و این ابیات به داستان رستم و افراسیاب تلمیح دارد. «افراسیاب پسر پشنگ نبیره توران است وی معروفترین شاه توران و کینه‌ورترین دشمن ایرانیان است.» (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱۰۱)

عبـرت از گذشـته‌ات گـرفتن      بایـدی، بس اسـت خـورده و خـفتن  
رستم انتخـاب کن که دشـمن      کینه جو افراسیاب اسـت  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۶۰)

## ۳-۱۰: فرود

فرود، پسر سیاوش و برادر ناتنی کیخسرو است این بیت شاعر اشاره به داستان فرود و طوس دارد. در شعر عارف هدف از بهار، بهار شیروانی است و مخاطب شعر، ملک الشعراء بهار می‌باشد. فرود، استعاره از بهار شیروانی است. «طوس» ایهام جالبی دارد؛ زیرا هم می‌تواند نام شخص «کسی که طبق روایت شاهنامه با بی‌خردی و بدسگالی، موجب کشته شدن فرود به دست بیژن و رهام می‌شود.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۳۱)

در این صورت، طوس استعاره از ملک الشعرا است و هم نام شهر؛ زیرا ملک الشعرا از مردم خراسان است.

شـنیدم چـو طومار عمر «بهار»      بیچید اجل زد خزانـش به بار  
ز شـروان سـوی طوس آمد فرود      به خان تو مهمان کش آمد فرود  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۲۳۵)

## ۳-۱۱: فریدون و کاوه

فریدون، تنها بازمانده از تخمه جمشید، کسی است که پادشاهی بعد از جمشید به او رسیده بود در این میان ضحاک خبر از نابودی خویش به دست او را داشت و در پی نابود ساختن وی برآمد. در این میان، کاوه آهنگر علم طغیان برداشت و به سراغ فریدون رفت تا با ایجاد اتحاد میان مردم و فریدون ظلم ضحاک را نابود سازند. ما در این بخش این دو شخصیت اسطوره‌ای را با هم آوردیم؛ چرا که عملکرد هر دوی آنها در سرنگونی ضحاک وابسته به یکدیگر بود. «مادر فریدون، فرانک چون ضحاک را از تولد فرزند آگاه یافت، وی را به نگهبان برمایه (پرمایه، گاو پرمایه) سپرد

و پس از مدتی او را به البرز کوه برد. پس از آنکه کاوه قیام کرد، فریدون را از شهر یاری برداشت و فریدون دو خواهر جمشید، شهرناز و ارنواز را، از بند ضحاک رهاوند و وی را به کوه دماوند در بند کرد.» (یاحقی، ۱۳۸۶: ۶۳۳)

پادشاهی فریدون در تاریخ ایران نشانگر آزادی، آبادانی و عدالت پروری است؛ چون ظلم و ستم ضحاک که سالیان دراز بر این سرزمین گسترده شده بود، به تلاش فریدون و یاری کاوه آهنگر از بین رفت. عارف قزوینی، اشعاری را از کاوه و فریدون سروده است. که، گاهی به تاج و تخت پادشاهی فریدون اشاره کرده و در برخی موارد، برای بیدارسازی ملت، به آنها (فریدون و کاوه) اشاره شده است؛ چون که ایران سرزمینی بود که از فریدون بود و اکنون در دست بیگانگان گرفتار است و کاوه هم می‌خواهد آن را از دست ظلم و ستم آزاد کند.

همیشه مالک این ملک ملت است که داد      سند به دست فریدون، قباله دست قباد  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۹۹)

عارف، در این بیت قدرت اصلی را منسوب به مردم و کاوه که نماد نیروهای مردمی است می‌داند.

گر کمر کاوه به شاهی فریدون بندد      گونگون دست عَلم، کاوه حدّاد کند  
(همان: ۱۳۹)

عارف، در اشعار خویش همواره یاد از بزرگی و عظمت این سرزمین، بویژه در روزگار فریدون می‌کند که امروزه چیزی از آن باقی نمانده است. وی بیان می‌کند، که در راه رسیدن به آزادی، باید از جان خود گذشت و این در حالی است که از ملت بی غیرت نمی‌توان انتظار داشت.

کار مشروطه در ایران چو بدینسان گردید      کس چه سان شکوه ز بدگردی گردون نکند  
گشت آزادی سیراب ز خون باید لیک      این تمنا کسی از ملت بی خون نکند  
عارف از دیدن الوند و دماوند چرا      یاد از سطوت سیروس و فریدون نکند  
(همان: ۱۶۳)

عارف در غزل «زهد فروشان» که به هنگام جنگ جهانگیر سروده است، آتش جنگ را فقط دامن گیر مردم بی گناه می داند و ابراز می دارد که تنها با محک آن می توان کس را از ناکس شناخت؛ بنابراین در این میان سراغ سردارانی را می گیرد که از کاوه به یادگار مانده اند:

ایران چنان تهی شد از هر کسی، که دست ایرانیان به دامن ما ناکسان زدند  
سردارهای مانده از کاوه یادگار صف زیر بیرق و علم «شونمان» زدند!  
(همان: ۹۷)

#### ۱۲-۳: کاوه، ضحاک

عارف، در غزل های جمهوری با کاوه خواندن سردار سپاه و ضحاک نامیدن پادشاه قاجار، امیدوار به اصلاحات است تا با تیشه زدن بر اساس پادشاهی قاجار که پایه آن بر آب بنا شده بود عیدی همچون عید پیروزی کاوه و فریدون بر ضحاک به پا کند. گودرزی در کتاب «تجدد ناتمام روشنفکران ایران» می نویسد: «در این دوره، روشنفکران خسته از فضای هرج و مرج و ناکام در دستیابی به اهداف مشروط، بر اساس سنت ریشه دار قهرمان خواهی و منجی گرایی ساری و جاری در ذهن و مرام ایرانیان یکسر به دنبال قهرمان و منجی می گشتند، که این بار آن را در سیمای رضاخان یافتند.» (گودرزی، ۱۳۸۶: ۹۷)

به زور بازوی جمهور بود کز ضحاک گرفت داد دل خلق، کاوه حداد  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۹۹)

همیشه در پروردن مضمون اجتماعی، بی آنکه به نقش ظلم ستیزی کاوه اشاره کند، با دو تشبیه تلمیحی، علم و جهل را همچون کاوه و ضحاک مقابل هم نشانند.

به سرنگونی ضحاک، جهل چیره شود همیشه علم از این پس چو کاوه حداد  
(همان: ۱۵۶)

عارف، در جایی دیگر کاوه آهنگر را در مقابل ضحاک می گذارد:

نابود باد ظلم چون ضحاک مار دوش نابود و هست کاوه حداد زنده باد  
(همان: ۷۲)

۱۳-۳: کیخسرو

کیخسرو، پسر سیاوش و مادرش فرنگیس دختر افراسیاب است. در ایران زاده شده عارف در ابیات ذیل برای یادآوری شکوه و ارزش های از دست رفته وطن، ایران را به کنایه، خانه کیخسرو خوانده است. «سخن فردوسی درباره کیخسرو اوجی دارد، که در باب هیچ یک از شاهان نمی تواند دید.» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۱)

شده ست خانه کیخسرو آشیانه جغد      من خرابه نشین دل خوشم وطن دارم  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۸۳)

ز ترک این عجب نیست که اهل نام و نسب نیست      قدم به خانه کیخسرو این ز شرط ادب نیست  
(همان: ۲۸۶)

شاعر در بیتی دیگر به ستایش کیخسرو پرداخته است.

درد پاک نیکان بر روان      نکو کیخسرو گیتی ستانش  
(همان: ۱۶۷)

۱۴-۳: کیقباد

عارف نبود کیقباد و پهلوانان ایران کهن را، دست آویزی برای رساندن حسرت و افسوس خود از سپری شدن روزگار شکوه ایران و تشویق مردم به مبارزه با بیگانگان غارتگر وطن کرده است. ز کیقباد و جم و داریوش و کیخسرو      یکان یکان به نظرها رسانده رد کردم  
(همان: ۲۷۳)

آن کس که عیشگاه جم و کیقباد و کی      از بهر او شده ست چو بیت الحزن منم  
(همان: ۱۶۸)

۱۵-۳: گشتاسب

گشتاسب، پناه دهنده و پشتیبان زرتشت بوده است. عارف با دست گذاشتن روی نام این دو شخصیت، به پیشینه ملی- مذهبی و هویت ایرانی خود می بالد و از حس غرورش نسبت به نسب و قومیت خویش سخن می گوید. وی در غزل و تصنیف «آذربایجان» بر قومیت زردشت و

گشتاسب فخر می‌ورزد و از داشتن بی پروایی در راه رسیدن به هدف و خواسته سخن گفته و مردم را به داشتن اتحاد و کنار گذاشتن اختلافات، فرا می‌خواند:

مراقومیت از زردشت و گشتاسب بود محکم      به پیشانیم باز این فخر از پیشینیان دارم  
مسلمان یا که ترسا این دو در دستور ملیت      ندارد فرق ز آن بیگانگی با این و آن دارم  
(همان: ۲۰۳)

#### ۴- حیوانات حماسی

شاعر، در تصویرآفرینی اشعارش از حیوانات و پرندگان حماسی هم به خوبی کمک گرفته است.

##### ۴-۱: سیمرغ

سیمرغ در شاهنامه نخستین بار در دوران شهریاری منوچهر پدیدار می‌شود زال را در کنار خویش پرورش می‌دهد و بارها به یاری دودمان سام نریمان می‌شتابد، در زادن زال، رودابه را یاری می‌رساند. عارف قزوینی هم، در اشعارش از این حیوان حماسی یاد کرده است. سیمرغ در شاهنامه هم موجود اهورایی است و هم این مرغ را می‌توان جانور اهریمنی نیز شمرد؛ زیرا در عین حال که در زال و رستم در دشواری‌ها فریادرس است شاهزاده اهورایی اسفندیار رویین‌تن، به نیرنگ او از پای درمی‌آید. (سرامی، ۱۳۷۷: ۸۱۰-۸۰۹)

صد پسر سام به گیتی اگر آرد تنها      تربیت آن که ز سیمرغ بگیرد زال است  
(عارف قزوینی، ۱۳۸۱: ۱۴۵)

##### ۴-۲: بوتیمار

نام مرغی است، که او را مرغ غم‌خوار گویند دائماً در کنار آب می‌نشیند در این شعر یار عارف، بی فکری عارف را نسبت به روزگار خود به بوتیمار تشبیه کرده است.

جواب گفت: تو ز سر زیر بال و پر داری      به دام فکر فرو رفته‌ای، چو بوتیمار  
(همان: ۱۱۲)



۳-۴: شیر

شیر در فرهنگ ما مظهر نیرومندی و دلیری است. در این جا، شاعر نیرومندی و دلاوری‌های قهرمانان روزگار خودش را به شیر مانند کرده، که سینه دشمنان را می‌درند و از وطن و مرز و بوم خود دفاع می‌کنند.

همچنان شیر بگسلان زنجیر      بکش آن شاه و این امیر و وزیر  
(همان: ۲۷۱۳)

۵- ذکر ابزار جنگی

شاعران حماسه سرا، در اشعار خود به توصیف ابزار و آلات جنگی پرداخته‌اند و با این توصیفات به شور و هیجان شعر خود افزوده‌اند. ولی عارف قزوینی، در دیوان خود تعداد محدودی از ابزار جنگی را در اشعارش بکار برده است.

۱- ۵: تیر و تفنگ

شاعر این بیت را از زبان کلنل محمدتقی خان پسیان می‌سراید. حتی با این که فرماندار شهر بروجرد بود چگونه در این روزگار نابسامان و درگیری ضربه خورده است.

من در این گیر و دار تیر و تفنگ      زخم برداشتم در عرصه جنگ  
(همان: ۱۴۳)

۲- ۵: گرز

گرز (گاو سر): گرز، نام یک جنگ ابزار باستانی است، که در جنگ‌های روزگار پیشین کاربرد داشته است. ساختمان کلی آن از یک دسته و یک گوی سخت درست شده است. عارف می‌گوید: شعر من مانند عرصه میدان جنگ است اگرچه رستم با گرز با افراسیاب می‌جنگد، من هم با سخنانم با بیگانگان می‌جنگم.

ز شعر ار سخن گویی، اینت جواب      «من و گرز و میدان افراسیاب»  
(همان: ۲۴۶)

## ۳- ۵: شمشیر و چماق

عارف، در ابیات زیر به مردم ایران اینگونه بیان می‌کند، که اگر خودت راه را برای دزد زمانه باز بگذاری به ناچار به مرگ تن خواهی داد. مثل اینکه خودت چماق را به دستشان داده ای، دیگر نه راه دفاع و نه راه فرار خواهی داشت.

به دست خویش چو دادی به راهزن شمشیر      بیایدت که دهی تن به نیستی ناچار  
گرفت چون ز کفت دزد قلچماق چماق      دگر نه دست دفاعت بود، نه راه فرار  
(همان: ۱۱۳)

## ۴- ۵: درفش کاویانی

درفش کاویانی، عَلمی بوده است که ایرانیان، پیشاپیش سپاه آن را به دست فرمانده کل می‌سپردند. در این بیت عارف یار خود را به فریدون تشبیه کرده و نقش گلزار طبیعت را، به درفش کاویانی که بر روی پرچم حکا شده تشبیه کرده است.

ای یار اکنون، زن خیمه بیرون، همچون فریدون      در پرچم گلین بین، نقش درفش کاویانی  
(همان: ۳۷۱)

## ۵- ۵: تیر و کمان

چشمش به دستیاری مژگان و ابروان      هر جا دلی گذشت، به تیر و کمان زدند  
(همان: ۹۷)

کمان، از ابزارهای جنگی است که هماوران دور از همدیگر در نبرد به کار می‌بردند و در قدیم از شاخ‌های گوزن ساخته می‌شد. عارف در این بیت چشمش را به جنگجو، که تیراندازی می‌کند تشبیه کرده و مژگان و ابروها را به تیر و کمان تشبیه کرده است.

در جدول زیر به بسامد برخی از اسطوره‌ها در اشعار عارف قزوینی اشاره شده است.

نام اسطوره	بسامد	نام اسطوره	بسامد
اردشیر	۴	فرود	۲
اسفندیار	۲	فریدون	۶
جمشید	۱۹	کاوه	۷
رستم	۳	کیخسرو	۶
ساسان	۳	کیقباد	۳
سام	۲	گشتاسب	۱
سهراب	۱	گودرز	۱
سیاوش	۳	گیو	۲

### نتیجه گیری

ایران، چه به صورت ایران محصور در مرزهای سیاسی و جغرافیایی و چه ایران با تمام ارزش‌ها، تاریخ، پیروزی‌ها و شکست‌ها، دغدغه اصلی شعر مشروطیت، به ویژه عارف قزوینی، شاعر ملی ایران است.

عارف قزوینی از شاعرانی است که با توجه به حساس بودن دوره مشروطه، اساطیر و شخصیت‌های اسطوره‌ای در شعرش جایگاهی استوار دارند و محملی، برای تصویرسازی و بیان دغدغه‌های ذهنی و آرمانی سازگار با روحیه حاکم بر دوره اوست و در واقع او هویت ایران و ایرانیان را معطوف به آن‌ها و شناختشان می‌داند.

نکته‌ای که درباره عارف و تحلیل‌های تبلور یافته در دیوانش نشان می‌دهد این است که او شناختی عمیق از جریان‌های سیاسی و اجتماعی آن دوران ندارد، بیشتر به صورت احساسی با این موضوعات برخورد کرده است و این از اندیشه آرمانی و ملی او ناشی می‌شود، که هر چیزی یا کسی را مستمسک برای ساختن ایرانی ایده آل قرار می‌دهد.

عارف در کنار شعر، عشقی که نهایت باستان گرایی در شعر این دوره می‌باشد، او ستایش‌گر عظمت عصر باستان است، مانند دیگر شاعران این عصر گریز به پادشاهان موفق گذشته و اسطوره‌های تاریخی، که نام ایران را در تاریخ سربلند کرده‌اند و گلایه از دوری و فقدان آن‌ها در عصر شاعر، از دلایل مهم ضعف کشور برشمرده و مدام اشاره می‌کند به اینکه قهرمانانی نیستند تا ایران را نجات دهند.

## فهرست منابع و مأخذ

## الف) کتاب‌ها

- ۱- حمیدیان، سعید، (۱۳۸۳)، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران، انتشارات ناهید، چاپ اول.
- ۲- دهخدا، علی‌اکبر، (۱۳۷۲)، *لغت نامه دهخدا*، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ اول.
- ۳- رزمجو، حسین، (۱۳۸۱)، *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، ج ۱، تهران، انتشارات سخن گستر، چاپ اول.
- ۴- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۰)، *انواع شعر فارسی*، شیراز، انتشارات نوید، چاپ سوم.
- ۵- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، *فرهنگ نامه‌های شاهنامه*، جلد اول، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۶- رشیدیان، بهزاد، (۱۳۷۰)، *بیش اساطیری در شعر معاصر فارسی*، تهران، انتشارات گستره، چاپ اول.
- ۷- ستوده، غلامرضا، (۱۳۷۴)، *نمیرم از این پس که من زنده‌ام*، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ اول.
- ۸- سرّامی، قدمعلی، (۱۳۷۷)، *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ پنجم.
- ۹- عارف قزوینی، ابوالقاسم، (۱۳۸۱)، *دیوان اشعار (تدوین سپانلو و اخوت، محمدعلی و مهدی)*، تهران، انتشارات نگاه، چاپ اول.
- ۱۰- گودرزی، غلامرضا، (۱۳۸۶)، *تجدد ناتمام روشنفکران ایران*، تهران، انتشارات اختران، چاپ اول.
- ۱۱- آموزگار، لاله، (۱۳۶۳)، *شناخت اساطیر ایران*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۱۲- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۶)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول.

## ب) مقالات

- ۱۳- باباصفیری، علی‌اصغر، (۱۳۸۸)، «*داستان‌های عاشقانه و حماسی در ادب فارسی*»، مجله مطالعات ایرانی، (علمی ترویجی)، شماره شانزدهم، صفحه ۱۳۲-۱۱۳.
- ۱۴- دلاویز، مسعود، (۱۳۹۵)، «*انعکاس ریشه‌های تمدن ایرانی در شعر عارف قزوینی*»، (پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی)، شماره سوم، صفحه ۱۲۵-۱۵.